



فلسفه تاریخ از دیدگاه نهج البلاغه

○ حسین احمدی

تا به اینجا علی (ع) به یک جنبه از مفهوم تاریخ توجه دارد و آن بعد زمانی آن است و بیانگر مفهوم وقت زمان یا time می باشد که ما امروز در زندگی به عنوان تعیین وقت و ساعت استفاده می کنیم ولیکن علی (ع) از تاریخ مفهوم گسترده تری در نظر دارد و آنرا صاحب بستر و جایگاه خاص می داند:

«الدهر یخلق الابدان و یحدد الامال و یقرب المنیه و یباعد الامنیه...»^۱

روزگار پوساننده اندامها، محدودکننده آرمانها، نزدیک آورنده مرگها و دورکننده آرزوها است.

که در اینجا می توان روزگار را به عنوان بستر حرکت تاریخ قلمداد نمود. در جای دیگر این مفهوم را روشن تر می نماید:

«عبادالله ان الدهر یجری بالباقین کجریه بالماضین»^۲
ای بندگان خدا بی گمان زمانه آیندگان را می داند چونان که گذشتگان را...

این نیز بعد دیگری از مفهوم تاریخ از دید علی (ع) است که گویای معنایی است که ما از تاریخ یا history در ذهن داریم. بر این مبنا می توان گفت: مفهوم تاریخ، گاه در مفهوم عام و گاه در معنای خاص در نهج البلاغه به کار رفته است و گاه نیز این دو مفهوم در کنار یکدیگر معنای کاملی را می رسانند:

«واعتبر بما مضی من الدنیا مابقی منها...»^۳
و از گذشته دنیا آینده اش را چراغ عبرتی بساز...

آنچه در اینجا اهمیت دارد این است که علی (ع) درباره مفهوم تاریخ با تواضع و فروتنی عالمانه می فرماید:

«... انشأ الخلق انشاء و ابتداء ابتداء...»^۴
آفریدگان را به گونه ای پدید آورد که ناشناختنی است و آفرینش را بسانی آغازید که ناگفتنی است.

آنگاه حضرت به بیان طرز خلقت جهان می پردازد و برای آفریننده آن هیچ حد و مرز و زمان و مکانی قائل نیست و وجود او را فراسوی تاریخ می داند:

فلسفه تاریخ عرصه تازه ای در زمینه معرفت تاریخی است که در دو سده اخیر به شکل تقریباً منسجم و آکادمیک به طرح و ترسیم روند کلی تاریخ بشری پرداخته و بنا بر نظر فیلسوفان و محققان به شکلی علمی یا نظری سعی نموده، آنچه را که علم تاریخ قادر به پاسخگویی آن نیست را پاسخگو باشد و آنرا از حصار تنگ زمان گذشته رهانیده و در حال و آینده به حرکت وا دارد.

تاکنون در مورد نهج البلاغه و دیدگاه آن در باب تاریخ کمتر کار علمی انجام شده و بنده نیز اعتراف دارم که نه کاملاً با دانش جدید فلسفه تاریخ آشنایم و نه توانایی لازم علمی را در ترسیم دیدگاه فلسفی علی (ع) در مورد تاریخ را در خود می بینم اما اذعان دارم که این نوشته در نوع خود نگاه تازه ای است به نهج البلاغه، تاریخ، اندیشه فلسفی علی (ع) به حیات آدمی و پیوند نزدیک قرآن و نهج البلاغه و میزان تأثیرپذیری آن از کتاب اسمانی.

معنا و مفهوم تاریخ از دیدگاه نهج البلاغه

نخستین سؤال در ابتدای ورود به بحث تاریخ و فلسفه تاریخ در نهج البلاغه این است که اساساً علی (ع) از تاریخ چه معنا و مفهومی را در نظر دارد و نگرش او نسبت به تاریخ چگونه نگرشی است؟ آنچه مسلم است لفظ تاریخ، به صورت بیان نسبتاً تازه از دانشی که به مطالعه تحولات و تطورات حیات آدمی در گذشته می پردازد و بنا به اعتقاد مورخان فرانسوی از یونان کهن گرفته شده است،^۱ در نهج البلاغه به کار نرفته است. ولی در عوض واژه های دیگری در این اثر دلالت بر مفهوم تاریخ از دیدگاه علی (ع) دارد. وی در بیان جایگاه زمان و تاریخ در نظام آفرینش الهی فرماید:

«حال الاشیاء لأوقاتها و لام بین مختلفاتها و غرز غرائزها»^۲

همه چیز را در زنجیره زمان به نظم کشید پدیده های متضاد را به سازگاری واداشت و هر چیزی را غرایزی ویژه بخشید...

و در بیانی دیگر در ارتباط با عبرت آموزی از تاریخ می فرماید:

«ولو اعتبرت بما مضی حفظت ما بقی»^۳

اگر با چشم عبرت به تاریخ بنگری با جمع بندی درست عبرتهای گذشته، آینده ات را پاس خواهی داشت.

در باب نگرش به تاریخ نیز بینش تاریخی نهج البلاغه با نگرش قرآن به تاریخ نه تنها منافاتی ندارد بلکه در حقیقت بازتاب و انعکاس دید و نظر قرآن است



**علی (ع) حیات را تجلی ذات
احدیت می‌داند اما در پهنه
تاریخ به اراده فردی و جمعی
آدمیان در تغییر و تکامل سیر
تاریخ اعتقاد دارد**

«... قبل کل غایبه و مده و کل احصاء وعده تعالی عما ینحله
المحدودون من صفات الاقدار...»^{۱۰}

وجودش پیش از پایان و دوران و آمار و شمار و فراتر از
مقوله‌هایی از این دست است و ساختش برتر است از آن چه
مرزگذاران بر او پیرایه می‌بندند...

او گرچه از نحوه خلقت عالم غافل نیست اما توجه اصلی او در
بیان این سیر تحولی از خود انسان غافل نمی‌ماند و با زیبایی نحوه
خلقت او را تشریح می‌کند:

«ثم جمع سبحانه من حزن الارض و سهلها و عذیها و سنخها
تریه سنهها بالماه حتی خلقت و لاطها بالبله حتی لزیت... ثم نفخ
فیها من روحه...»^{۱۱}

پس خداوند سبحان خاکهایی از بخشهای هموار و ناهموار و
حاصلخیز و شوره‌زار زمین فراهم آورد و آن همه را با آب درآمیخت
تا پالوده شد و هیات گل چسبان یافت... سپس از روح خویش در
آن دمید...

بنابراین می‌توان گفت؛ دیدگاه علی (ع) نسبت به آفرینش و
تاریخ، دیدی علمی است و به دور از کلی‌گوییهای فلسفی به رابطه
طبیعت و انسان نیز توجه دارد. ضمن آنکه در بیانات مکرر اذعان
دارد که منظور او از تاریخ، حیات آدمی است او به تاریخ به عنوان
منبعی سرشار از نکته‌ها و درسها می‌نگرد و به آن‌ها بها می‌دهد.

بینش تاریخی نهج البلاغه و رابطه آن با قرآن

به اعتراف تمام کسانی که نهج البلاغه را مورد تعمق و تأمل
قرار داده‌اند، بعد از قرآن که بیان الهی است و در قالب وحی بر پیامبر
خاتم (ص) نازل شده است، هیچ اثر دیگر از نظر بلاغت و فصاحت
و محتوا و ارزش‌های گوناگون علمی - فلسفی - اجتماعی و... به
پای نهج البلاغه نمی‌رسد. و البته واضح و روشن است که این
جامعیت و کلیت متأثر از قرآن است. در باب نگرش به تاریخ نیز
بینش تاریخی نهج البلاغه با نگرش قرآن به تاریخ نه تنها منافاتی
ندارد بلکه در حقیقت بازتاب و انعکاس دید و نظر قرآن است و این
البته عجیب نیست چرا که درک تاریخی از قرآن را اول بار بعد از
رسول خدا، علی بن ابی‌طالب بدست آورد و برای مردم خود بازگو
کرد.^{۱۲} به تعبیری قرآن دوگونه به تاریخ نظر کرده است: الف: نظر
به مجموعه تاریخ که هرگز یک فلسفه علمی برای آن ارائه نکرده و تنها به
توصیف و پیشگویی پرداخته است. ب: نظر به اجزا تاریخ که به روش
استقرایی به نتیجه‌گیری مشخص و محدود و معین رسیده است.^{۱۳} در
نهج البلاغه نیز این دو دیدگاه قابل مشاهده است و علی (ع) تاریخ را در حیطه
تنگ و زودگذر دنیا محدود نمی‌کند بلکه با پیوند آن به آخرت به نگرش
فلسفی نسبت به تاریخ آدمیان دید تازه‌ای می‌بخشد. او که خود الگو و نمونه
ممتاز عدالت انسانی است، دامنه این ارزش را تنها محدود به حیات مادی
انسان نمی‌کند بلکه تاسی از قرآن که پیوند ناگسستنی بین حیات
دنیوی و اخروی برقرار می‌کند و ضمن مذمت دنیا و لهو و لعب
خواندن آن، قیامت و آخرت را سرای ابدی می‌داند:

«اعلموا انما الحیوه الدنیا لعب و لهو و زینه و تفاخر بینکم و تکاثر
فی الاموال والاوولد...»^{۱۴}

بدانید که زندگانی دنیا به حقیقت بازیچه‌ایست طفلانه و لهو و
عیاشی و آرایش و تفاخر و حرص افزودن مال و فرزندان...

علی (ع) نیز با تأکید بر کلیت تاریخ و پیوند دنیا و آخرت، همانند
قرآن آدمیان را پند و اندرز می‌دهد:

«فان الغایه امامکم و ان وراءکم الساعه تحذوكم تحقفوا تلحقوا
فانما ینتظر بولکم اخرکم...»^{۱۵}

پایان راه فراروی شما است و قیامت از پی شما را به پیش
می‌راند سبک‌بار شوید تا به پیشتان ببینید چرا که اولین فرد این
کاروان آخرین فردتان را در انتظار است...

و در جای دیگر به مانند قرآن داستان فرزندان اسماعیل و بنی
اسحاق و بنی اسرائیل را گوشزد می‌کند و ضمن یادآوری نعمات و
قدرت آنان علت افول و سقوط آنها را پراکندگی و تفرقه می‌داند:

«فاعتبروا به حال ولد اسماعیل و بنی اسحاق و بنی اسرائیل.
فما اشد اعتدال الاحوال و اقرب اشتباه، والامثال تاملوا امرهم فی حال
تشتتهم و تفرقهم...»^{۱۶}

پس، از چگونگی داستان فرزندان اسماعیل و بنی اسحاق و بنی اسرائیل
عبرت بگیرید که در تاریخ چه مانند و نزدیک است داستانها و در سرگذشت
ایشان و چگونگی پراکندگی و جنایتشان از یکدیگر تامل نمایید...

نکته دیگری که در رابطه با بینش تاریخی نهج البلاغه قابل
ذکر است و آن نیز برگرفته از اندیشه پیوند دنیا و آخرت است این که
تنها به گذشته حیات آدمی به عنوان یک معرفت توجه نمی‌کند بلکه
آنها وسیله‌ای برای درک راه آینده می‌داند و به بیانی دیگر مهم‌ترین
تأثیر مطالعه گذشته انسان راه ترسیم سرنوشت آینده او می‌داند:

«... اعتبر بما مضی من الدنیا ما بقی منها فان بعضها یشبه
بعضا و اخرها لاحق باولها و کلها حائل مفرق...»^{۱۷}

و از گذشته دنیا آینده‌اش را چراغ عبرتی بساز چرا که پاره‌های
تاریخ با یکدیگر همانند است و در نهایت پایش به آغازش
می‌پیوندد و تماشای در حال دگرگونی است و ماندگار نیست.

و در جای دیگر تصریح می‌کند که روند حرکت تاریخ برای
گذشتگان و آیندگان یکی است و اگر کسی به رموز گذشته واقف
شود پیمودن راه آینده برای او سهل خواهد بود:

«... و علی اثر الماضی ما یمضی الباقی...»^{۱۸}

این راه گذشتگان است که آیندگان نیز همان را می‌پیوندند...
قرآن به ارتباط و خط اتصال بین حلقه‌ها و دوره‌های تمدن نیز
معتقد است که این نظریه دیدگاه قرآن را از بسیاری دیدگاههای
دیگر متمایز می‌سازد.^{۱۹} علی (ع) بر همین مبنا معتقد است:

«... استدلال علی مالم یکن بما قد کان فان الامور اشباه...»^{۲۰}

برپایه رویدادهای تاریخی گذشته در مورد آینده استدلال کن
چرا که جریانهای تاریخی همانند یکدیگرند...

اما تأکید می‌کند که تنها در پرتو هدایت قرآن است که گذشته
و آینده قابل فهم است و می‌افزاید که تنها من هستم که زبان قرآن
را درمی‌یابم:

«... ذلک القرآن فاستنطقوه و لن ینطق ولكن اخرکم عنه الا
ان فیه علم ما یاتی والحديث عن الماضی و دواء دانکم و نظم ما
بینکم...»^{۲۱}

همین قرآن است بخواهیدش که با شما سخن بگوید اما هرگز
سخنی نخواهد گفت بلکه این منم که زبان قرآن را درمی‌یابم و از
آن آگاهتان می‌کنم بدانید که دانش آینده، سخن گذشته، درمان
دردها، و راز نظم و نظام یافتن روابطتان همه به تمامی در قرآن

هست.

و در آخر تاکید می‌کند که همه چیز در قرآن است و من تنها ناقل اخبار آن هستم:

«فی القرآن نبأ ما قبلکم و خیر ما بعدکم و حکم ما بینکم.»^{۳۱}
خبر گذشته و آینده و قوانین حاکم بر روابط کنونی جامعه‌تان در قرآن موجود است.

درسهای تاریخ از نگاه نهج البلاغه

تاریخ تجلی جلوه‌های گوناگون وجود آدمی در بستر زمان است. موجودی که عنوان اشرف مخلوقات را داراست، فرشتگان بر او سجده کردند^{۳۲} و خداوند چون او را خلق کرد بر خویش آفرین گفت^{۳۳} و در بهشت زیبای خویش او و همسرش را میزبان بود^{۳۴} اما او علی‌رغم توصیه و سفارش خالق خویش با خصم خود همدست و همدستان شد تا به وسوسه او با خوردن میوه ممنوعه جاودانه شود و با خالق خویش هم‌طرز گردد. اما چون وجود خویش را به گناه عصیان آلوده دید خطاب رسید:

«قلنا ابطوا منها جميعاً فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدی فلا خوف...»^{۳۵}

و او و همسرش در زمین هبوط کردند و داستان زندگی آدم بر روی کره خاکی آغاز شد و به نقل قرآن برخی بعضی دیگر را دشمن شدند^{۳۶} و این خلاصه آغاز تاریخ حیات بشر از دیدگاه قرآن است و گویدترین سند برای ارزیابی عملکرد آدمی تا به امروز می‌باشد. شاید علوم دیگر با دیدگاهی سوررئالیستی به انسان نظر کنند اما نگاه تاریخ مبتنی بر واقعیت است و چون از واقعیت سرچشمه می‌گیرد می‌تواند مایه عبرت اخلاف آدمی قرار گیرد و این مهم‌ترین درسی است که قرآن بر آن تکیه دارد و آدمیان را به سیر و تفکر در احوال گذشتگان فرامی‌خواند. نهج البلاغه نیز که پرتویی از معرفت قرآن است، بر عبرت‌آموزی از زندگی گذشتگان تکیه دارد و علی (ع) در جای جای بیانات خویش انسانها را به تأمل و تدبیر در احوال گذشته فرامی‌خواند:

«... و خلف لکم عبراً من اثار الماضین قبلکم من مستمتع خلایقهم و مستفسح خنایقهم...»^{۳۷}

و از یادگاران نسلهای پیشین عبرت را در میانتان به جای نهاده است که از بهره‌های دنیا چه فراوان کام گرفتند و پیش از درافتادن به دام مرگ چگونه در آسایش و فراخی بودند اما پیش از دست یافتن به آرزوهای مرگ آنان را فراگرفت و در زیر چرخهای آرایه اجل له و کوبیده شدند بی آنکه در زمان تندرستی تدارکی ببینند یا در فرصتهای مناسب عبرتی گیرند.

و در جای دیگری درحالتی که لحن او آمیخته با شکایت و برخاسته از دلی دردمند است می‌فرماید:

«او لیس لکم فی اثار الاولین مزدجر؟ و فی ابائکم الماضین تبصره و معتبران کنتم تعقلون؟! اولم تروا الی الماضین منکم لا یرجعون؟ و الی الخلف الباقین لا یبقون؟...»^{۳۸}

اگر خرد خویش را به کار گیرید آیا در آثار پیشینیان مایه‌های هشدار و در سرگذشت پدرانان درسهای عبرت و بصیرتی نیست؟ آیا نمی‌بینید که گذشتگان را بازگشتی نیست و بازماندگانشان پایدار نمی‌مانند...

علی (ع) در این بیانات و دیگر سخنانش از ماجرای گذشته تاریخ بشر رهنمودهای فراوان ارائه می‌کند و برای ما که در طول تاریخ پرفراز و نشیب سرزمین و مذهب خویش به سرچشمه‌های خالص و زلال اندیشه اسلامی نیازمند هستیم نهج البلاغه نزدیکترین راه است^{۳۹} که با تکیه بر مجموعه تاریخ که طبیعی‌ترین نهالی است که در متن زمان روئیده است.^{۴۰} به مانند قرآن آدمیان را به تأمل و تناول میوه‌های این شجره فرامی‌خواند:

«ای بنی انی و ان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی - فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی اثارهم حتی عدت کاحدهم بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی اخرهم فعرفت صفوئک من کدره و نفعه من ضرره...»^{۴۱}
ای فرزند عزیزم هرچند که من به اندازه تمامی نسلهای گذشته عمر نکرده‌ام اما در کار و کردارشان نیک نگریسته‌ام در اخبارشان اندیشیده‌ام آن چنان که خود یکی از آنان شده‌ام حتی می‌توانم ادعا کنم که چون جریان گذشتگان به من انجامیده است گویی با اولین تا آخرین فردشان زیسته‌ام بخشهای زلال و سودمند تاریخ را از بخشهای تیره و زیانبارش بازشناخته‌ام...

علی (ع) نه تنها یک توصیه‌گر و پنددهنده است و مردم را به تأمل و تفکر در حیات گذشته بشر دعوت می‌کند بلکه خود آمر به گفته خویش و عمل‌کننده به سخنان خود است:

«... ایها الناس انی والله ما احکم علی طاعة الا و اسبقکم الیهما و لا انتها کم عن معصیه الا و اتناهی قبلکم عنها.»^{۴۲}

ای مردم به خدا سوگند شما را به عمل صالحی تحریض و ترغیب نمی‌کنم مگر آنکه بر شما بدان پیشی گرفته‌ام و از معصیتی برحذر نمی‌نمایم مگر اینکه قبل از شما خود از آن اجتناب نموده‌ام. حضرت علی (ع) به تاسی از قرآن به دو جریان حق و باطل اشاره دارد و هنگامی که از مسأله عبرت و درس‌آموزی از تاریخ سخن می‌گوید به پیروان خویش راه حقیقت و حق را نیز نشان می‌دهد:

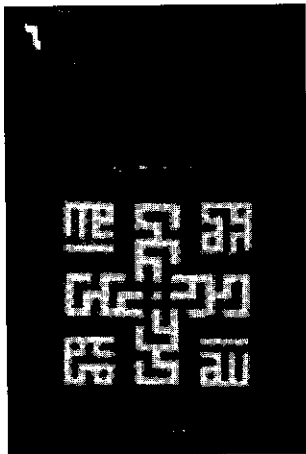
«... فاداً تفکرتم فی تفاوت حالیهم فالزموا کل امر لزمتم العزه به شانهم و زاحت الاعداء له عنهم و مدت العافیة فیہ علیهم...»^{۴۳}
پس چون در دوگونگی دو حالتشان در اندیشه شدید خود را به جریانی بسپارید که بدان در جایگاه عزت نشستند و دشمنانشان ناپدید شدند عافیت از همه سو بر سرشان سایه افکند و امکانات در اختیارشان قرار گرفت و بزرگ‌منشی شیرازه روابطشان را پیوند داد...

این دعوت و سفارش تنها به گفتن چند جمله اخلاقی خلاصه نمی‌شود و حضرت برای اثبات سخن خویش به شواهد تاریخی و مستند نیز اشاره می‌کند:

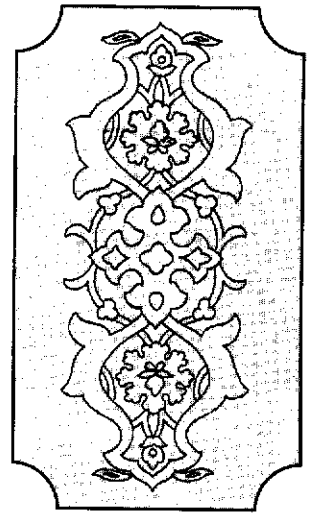
«... و ان لکم فی القرون السالفه عبره! این العمالقه و ابناء العمالقه این الفراعنه و ابناء الفراعنه این اصحاب مدائن الرس الذین قتلوا النبیین و اطفاوا سنن المرسلین...»^{۴۴}

بی‌شک تاریخ قرون گذشته برای شما بسی عبرت‌آور و آموزنده است! کجایند عمالقه و فرزندانشان؟ کجایند فرعونها و فرعونیان؟ کجایند دار و دسته شهرهای رس. همانها که پیامبران را کشتند سنتهای رسولان را خاموش کردند...

و در جای دیگر علی (ع) مهم‌ترین عامل بدبختی و فلاکت



مرحوم شریعتی عقیده دارد:
فلسفه تاریخ در اسلام فلسفه
مجاهدت و فلسفه مبارزه میان
حق و باطل و توحید در برابر شرک
است



علی (ع) برخلاف برخی مکاتب فلسفی تاریخ، نه به تصادف معتقد است و نه جبر تاریخ را قبول دارد، بلکه سیر تاریخ بشر را بر مبنای آگاهی و شعور و بصیرت می‌داند

امتهای گذشته را فریبندگی دنیا می‌داند و توصیه می‌کند که هیچ‌گاه عنان اختیار خویش را به دست او نسپارد و فریفته آن نشود: «... و لا تفرنکم الحیاه الدنیا کما غرت من کان قبلکم من الامم الماضیه و القرون الخالیه...»^{۲۵}

هرگز مباد که دنیا فریبتان دهد چنان که امتهای پیشین و قرنهای گذشته را فریفته است، آنان که شهید دنیا در کامشان شیرین آمد فریفته‌اش شدند، فرصت از دست دادند... حضرت علی (ع) در کنار دعوت به عبرت، درس سیاست هم می‌دهد و همراه با نصیحت از ریاست و حکومت نیز سخن می‌گوید. او در نامه ۶۲ خود به مردم بصره که توسط مالک اشتر می‌فرستد چند نکته مهم سیاسی را متذکر می‌شود که نشاندهنده بینش عمیق تاریخی اوست و یادآور می‌شود که حاکمیت، عناصر جهل و فسق و جور را به همراه خواهد داشت و نتیجه سلطه جباران غارت بیت‌المال و فقر عمومی مردم خواهد بود.^{۲۶}

فلسفه تاریخ از نظر گاه نهج البلاغه

بررسی اندیشه فلسفی حضرت علی (ع) در مورد تاریخ کار سهل و آسانی نیست زیرا این بینش فلسفی همان گونه که علی (ع) خود اشاره کرده است برگرفته از قرآن است و قرآن نیز در این مورد از ارائه یک ضریب معادل‌های به عنوان اینکه این است و جز این نیست بهره‌گیری کرده و به ارائه قانون نپرداخته است.^{۲۷} هیچ‌کسی نیز تاکنون نتوانسته است ادعا کند که تمام مفاهیم قرآنی را درک کرده است و لذا تفاسیر مختلفی که در مورد قرآن صورت گرفته، تاکنون تنها جزء کوچکی از دریای باطن آنرا نشان داده است. بر این اساس سخن گفتن از بینش فلسفی نهج البلاغه امری سخت می‌نماید و تنها در سایه بهره‌گیری از دانشی که درباره اندیشه فلسفی قرآن در باب تاریخ ارائه شده، شاید بتوان در مورد فلسفه تاریخ از دید علی (ع) سخن گفت. همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، نگرش قرآن نسبت به انسان و حیات اجتماعی در طول تاریخ گاه یک نگرش کلی و جامع است و گاه بر مبنای تکیه بر شواهد و وقایع معین تاریخی بیان شده است. این نگرش در نهج البلاغه نیز قابل مشاهده است و علی (ع) گاه با دیدگاهی جامع به فلسفه سیر آدمیان نگریسته و گاه متأثر از حوادث و وقایع عصر خویش به ارائه یک نظر پرداخته است. وی در یک بیان کلی می‌فرماید:

«... والدهر یومان: یوم لک و یوم علیک، فاذا کان لک فلاتبطر و اذا کان علیک فاصبر...»^{۲۸}

روزگار را دو چهره گوناگون است: روزی به سود تو و روزی به زیان تو است. پس آن‌گاه که به سود تو است بدمستی مکن و زمانی که به زیان تو است شکیبایی ورز.

آری ممکن است خدا به کسی نعمت فراوان دهد و او ناشکری کند و خدا برای اینکه منانتنش را حفظ کند مایه غرور را از او می‌گیرد در این موقع است که انسان باید خود را نیازد، تجربه بیاموزد تا بار دیگر شوکت از دست رفته را بازیابد.^{۲۹}

آن حضرت در جای دیگر می‌فرماید: «... فلا تطمعوا فی غیر مقبل و لاتیأسوا من مدبر فان المدبر عسی ان تزل به احدی قائمته و تثبت الاخری و ترجعاً حتی تثبتاً جمیعاً...»^{۳۰}

نه هرگز به جریان روی نیاورده‌ای طمع ورزید و نه از جریان رو

به افولی نومید شوید. بسا که همان جریان پشت کرده تنها پای آن لغزیده باشد و پای دیگر چندان پایداری ورزد تا هر دو پا بازگردند و در کنار هم ثبات یابند.

در جای دیگر حضرت متأثر از اوضاع جامعه عصر خویش، مردمان را به چهار بخش تقسیم می‌کند:

«ایها الناس انا قد اصبحنا فی دهر عنود و زمن کنود بعد فیہ الموحسن مسیئاً و یزداد الظالم فیہ عنوا لا تنتفع بما علمنا و لا نسال عما جهلنا و لا نتخوف قارعه حتی تحل بنا. فالناس علی اربعه اصناف: منهم من لا یمنع الفساد فی الارض الا مهانه نفسه... و منهم من یطلب الدنیا به عمل الاخره... و منهم من اقمده عن طلب الملک منوولة نفسه...»^{۳۱}

ای مردم اینک در روزگاری آکنده از ستم و سرشار از ناسیاسی قرار گرفته‌ایم دورانی که نیکوکار بدکار به‌شمار می‌آید و ستمگر بر سرکشی خویش می‌افزاید. نه از آنچه می‌دانیم سود می‌بریم و نه آنچه را که نمی‌دانیم می‌پرسیم و نه از هیچ فاجعه احتمالی می‌هراسیم. در چنین محیطی مردم به چهار بخش تقسیم شده‌اند: اول سیاست‌بازان پلیدی هستند که تنها به سبب ناتوانی زمین را به فساد نمی‌کشند... در برابر اینان اشرار سیاسی‌اند که آشکارا دست به شرارت می‌زنند... گروه دیگر تزویرگراند که با عبادت در پی دنیابند... در این میان گروه اندکی هستند که یاد معاد چشمه‌اشان را بر همه چیز فرو بسته است...

آنچه در اینجا گفتنی است، اینکه علی (ع) حیات را تجلی ذات احدیت میدانند اما در پهنه تاریخ به اراده فردی و جمعی آدمیان در تغییر و تکامل سیر تاریخ اعتقاد دارد. از آغاز اشاعه اندیشه تاریخی، اعتقاد به اینکه تاریخ چیزی جز تحقق مشیت الهی نیست، مطرح بوده و گذشته از اعتقادات اساطیری و یهودان در مورد تجلی اراده یهوه در پیروزی نهایی قوم برگزیده، کسانی چون سنت اگوستین در شهر خدا جریان تاریخ را به منزله نوعی کشمکش توصیف می‌کند که بین دو عامل عمده است: ملکوت آسمانی و زمینی. بعداً بوسونه نیز تاریخ را جلوه‌گاه اراده خدا خواند و دوره انحطاط ملت‌ها را مجازات الهی انگاشت. ویکو ایتالیایی نیز اراده الهی را در سیر تاریخ دخیل می‌دانست. قرآن کریم نیز اراده الهی را حاکم بر تاریخ می‌داند اما نه به صورتی که اگوستین و بوسونه و دیگران گفته‌اند. قرآن علی‌الرغم اینکه خداوند را خالق آسمانها و زمین و قادر به خلق و ممت هر چیز می‌داند^{۳۲} و تمام هستی را در ید قدرت او به‌شمار می‌آورد اما تعیین سرنوشت آدمیان را در زمین به خودشان واگذار می‌کند:

«... فآلهما فجورها و تقویها قد افلح من زکها و قدخاب من دسها...»^{۳۳}

و به او شر و خیر را الهام کرد که هرکس آنها پاک سازد رستگار خواهد بود و هرکه او را پلید گرداند البته زیانکار خواهد گشت. و در عرصه اجتماعی تأکید دارد که خداوند هیچ‌گاه نعمت و آسایشی را که به اجتماعی عنایت کرده است از آنان نمی‌گیرد مگر اینکه خود در وضع خویش تغییری ایجاد کنند:

«... ذلک بان الله لم یک مغیراً نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم...»^{۳۴}

این است که خدا نعمتی که به قومی عطا کرد تغییر نمی‌دهد تا وقتیکه آن قوم حال خود را تغییر دهند.

و در جای دیگر نیز به طور کلی سرنوشت هر جامعه‌ای را در گرو کردار خود معرفی می‌کند:

«... تلک امه قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم...»^{۲۵}
نهج‌البلاغه نیز به تاسی از قرآن به اراده فردی و حضور اجتماعی آدمیان توجه دارد و اطاعت کورکورانه آنانرا از زمامداران نکوهش می‌کند:

«فانما اهلک من کان قبلکم انهم منعوانالناس الحق فاشتروه و اخذوهم بالباطل فاقتدوه»^{۲۶}

تنها عامل تباهی ملت‌هایی که پیش از شما می‌زیسته‌اند این بوده است که زمامداران مردم را از حق بازمی‌داشتند و به راه باطلشان می‌بردند و مردم نیز می‌پذیرفتند و پیروی می‌کردند.

و در سخنی دیگر ضمن دعوت مردم به جنگ و جهاد، یادآور می‌شود که سستی در نبرد با دشمن باعث خواری می‌شود:

«... فوالله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا اذلو...»^{۲۷}
چرا که به خدا سوگند هر ملتی که در قلب سرزمینش مورد تهاجم قرار گرفت بی هیچ استثنایی خوار و زبون شد...

شاید بر همین مبناست که مرحوم شریعتی عقیده دارد؛ فلسفه تاریخ در اسلام، فلسفه مجاهدت و فلسفه مبارزه میان حق و باطل و توحید در برابر شرک است. حق و باطل اجتماعی ملا و مترف در برابر مردم است. حق و باطل اخلاقی ذلت و پستی و عبودیت و جهل در برابر آگاهی و تکامل و حرکت و شعور است.^{۲۸} نکته ظریف دیگری که در ادامه قابل بحث است، این که علی(ع) برخلاف برخی مکاتب فلسفی تاریخ، نه به تضاد معتقد است و نه جبر تاریخی را قبول دارد، بلکه سیر تاریخ بشر را بر مبنای آگاهی و شعور و بصیرت می‌داند:

«... ایهاالناس من سلک الطریق الواضح وردالماء و من خالف وقع فی انتیه...»^{۲۹}

ای مردم هر آنکه در راستای روشن بیوید به آب حیات ره یابد و او که سرپیچی کند در وادی گمراهی بماند...

در توضیح این نکته باید گفت، مجموع تاریخ بشری مقهور نیرویی بیرون از خود نیست که آدمیان را به این سو یا آن سو بکشاند و خداوند نیز - آنچنانکه حکما گفته‌اند - در عالم به گزاف تصرف نمی‌کند و در کنار اراده ما آدمیان اراده دیگری نمی‌آفریند.^{۳۰} و علی(ع) با صراحت فریاد می‌زند:

«... ایهاالناس، لولم تتخادلوا عن نصرالحق و لم تهنوا عن توهین الباطل، لم یطمع فیکم من لیس مثکم و لم یقومن قوی علیکم...»^{۳۱}

ای مردمان اگر شما در یاری حق بی‌اعتنا نمی‌ماندید و در کوبیدن باطل سستی نمی‌کردید، کسانی که به هیچ روی در حد شما نبودند در شما طمع نمی‌کردند و اینان که امروز در برابر شما نیرو گرفته‌اند چنین نیرومند نمی‌شدند...

در نهج‌البلاغه از قهرمان و اندیشه قهرمان‌پرستی که شالوده فکری کسانی چون توماس کارلایل، هگل و مارکس... را تشکیل می‌دهد، خبر نیست اما حضرت بر نقش کلیدی دو گروه از انسانها تأکید می‌ورزد:

«... یا کمیل ابن زیاد، هلک خزان الأموال و هم أحياء والعلماء باقون ما بقی الدهر. أعیانهم مفقوده و امثالهم فی القلوب

موجوده...»^{۳۲}

ای کمیل ابن زیاد، خزانه‌داران ثروت در زندگی خویش نیز ساقط‌اند اما دانشمندان عمری به بلندای تاریخ دارند جسدهاشان نابود می‌شود اما شخصیت مجسمشان در قلبها می‌ماند.

و در جای دیگر می‌فرماید:

«... و انما الائمه قوام الله علی خلقه و عرفاؤه علی عباده لا یدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا یدخل النار الا من انکرهم و انکروه...»^{۳۳}

واقعیت همه این است که امامان آفریدگان خدا را از جانب او سرپرست و بندگانش را رمز و راز خدانشناسی‌اند. هیچ‌کس به بهشت اندر نخواهد شد مگر آن کس که آنان را بشناسد و آنان نیز او را بشناسند و هیچ‌کس به دوزخ فرونیفتد مگر آن کس که آنان را نشناسد و آنان نیز از آن خویشش ندانند.

بینش فلسفی نهج‌البلاغه در باب تاریخ، بینشی نظری است یا علمی؟

سوالی که در ادامه بحث مطرح می‌شود، این است که در نهج‌البلاغه از کدامین نظرگاه به تاریخ نگریسته شده است؟ آنچه مبرهن و روشن است و در بحث‌های قبیل نیز بدان اشاره شد فهم نهج‌البلاغه در کنار درک از قرآن میسر است. به عبارتی دیگر نهج‌البلاغه خود گویاترین تفسیر قرآن بوده و لذا دیدگاه تاریخی و فلسفی نهج‌البلاغه نیز متأثر از نگرش قرآن به تاریخ و فلسفه تاریخ می‌باشد.

هگل که می‌توان او را پدر علم فلسفه تاریخ خواند، گرچه در ابتدا متأثر از تفکرات عارفانه مولوی جهان را تجلی فکرت عقل کل یا ایده مطلق دانست:

این جهان یک فکرت است از عقل کل

عقل شاه است و صورتها رسل^{۳۴}

و معتقد بود از هنگامی که روح از جایگاه اصلی خود جدا شده، با خود بیگانه شد و در مقابل خود قرار گرفت و از این پس سیر جدال دیالکتیک بین این خود الینه شده آغاز شد و در درون خویش، مدام با خصم خویش که زائیده خود اوست در مبارزه و کشمکش است (تزو- آنتی-تزو- سنتز) و تمام تاریخ جهان، تلاش عاشقانه این خود بیگانه شده از اصل خویش برای رسیدن به روزگار وصل خویش است.

کز نیستان تا مرا بیربیده‌اند

از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند^{۳۵}

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

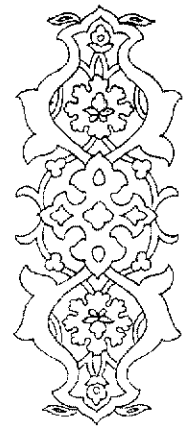
باز جوید روزگار وصل خویش

اما این اندیشهٔ متافیزیکی علی‌الرغم ظاهر زیبایش، اراده فردی آدمیان را در زیر چرخه‌های ارابه تاریخ قربانی می‌کند و متأسفانه پس از ترسیم آنهمه تلاش عاشقانه، مدینه فاضله هگل در حکومت پروس متجلی می‌شود. اخلاف او مارکس و انگلس نیز آدمیان را دست بسته در مقابل خدای تاریخ قربانی می‌کنند اما به آنان وعده حکومت پرولتاریا و جامعه بی‌طبقه می‌دهند. تنها نکته ظریفی که در اینجا به اجمال می‌توان گفت، این است که هم هگل و هم مارکس و انگلس و کلاً تمامی کسانی که صاحب بینش نظری در



در بینش تاریخی قرآن و نهج‌البلاغه، آدمیان خود، عین تاریخند و نه موجودات در مقابل و خارج از تاریخ، یا بنده در مقابل خدای تاریخ

از دیدگاه قرآن تاریخ جز
سرگذشت تکامل انسان چیزی
بیش نیست. در نهج البلاغه نیز
هیچ به تاریخ به عنوان موجودی با
هویت مستقل و پدیده‌ای مجزا از
انسان نگریسته نشده است



فلسفه تاریخ هستند، دچار یک اشتباه فاحش شده‌اند و آن این است که تاریخ را موجودی قدرتمند، خشن و مستبد خوانده و دانسته‌اند که آدمیان جز در مقابل او به تکریم و طاعت محض، قادر به عمل دیگری نیستند. به بیانی دیگر به تاریخ هویت مستقل داده و او را حاکم و ناظر بر رفتار و کردار انسانها دانسته‌اند. اما در بینش تاریخی قرآن و نهج البلاغه، آدمیان خود، خود تاریخند و نه موجودات در مقابل و خارج از تاریخ یا بنده در مقابل خدای تاریخ. و تمامی کسانی که در باب بینش فلسفی قرآن در باب تاریخ سخنی گفته‌اند به این نکته ایمان راسخ دارند که از دیدگاه قرآن، تاریخ جز سرگذشت تکامل انسان چیزی بیش نیست. در نهج البلاغه نیز هیچ به تاریخ به عنوان موجودی با هویت مستقل و پدیده‌ای مجزا از انسان نگریسته نشده است و برداشت علی (ع) از تاریخ همان گونه که در فصل نخستین اشاره شد، سرگذشت گذشتگان و رفتگان جامعه انسانی است و در جا جای بیانات گوهریار خود که دعوت به عبرت‌آموزی می‌کند به طور قطع و یقین از تاریخ به عنوان نثری یاد شده است که در بستر زمان به دست آدمیان نوشته شده و نه غزلی که از قیل سروده شده باشد:

«... واعتبروا بما قدرناهم من مصارع القرون قبلکم: قد تزايلت اوصالهم وزالت ابصارهم و اسماعهم و ذهب شرفهم و عزهم و انقطع سرورهم و تعيمهم. فبدلوا بقرب الاولاد فقدها و بصحبه الازواج مفارقتها. لايتفاخرون ولايتناسلون ولايتزاورون...»^{۴۶}

و از مذبذم مردم جوامعی که قرن‌ها پیش از شما می‌زیسته‌اند عبرت بگیرید و بیندیشید که چگونه بند بندشان جدا شد چشم و گوشه‌اشان نابود گشت، شرف و شکوهشان از خاطره‌ها زوده شد و تمامت ناز و نعمتها و رفاه و شادمانی‌هایشان پایان گرفت. نزدیکی فرزندان به فقدان و همدمی همسران به جدایی مبدل شد دیگر نه از فخر فروشیها و زاد و ولدها اثری است و نه از دیدارها خبری. پس ای بندگان خدا هشدارید چونان کسی که بر من خویش چیرگی می‌یابد شهوتش را مهار می‌کند و به مسایلی گوناگون با چشم خرد خویش می‌نگرد. چرا که جریان آشکار، پرچم افراشته، جاده هموار و راه تراز است.

منظور از دنیا نیز تمامی صفات ردیله انسانی و مظاهر زشت وجود آدمی است که مایه فریبندگی و وسیله حجاب او در رؤیت حقیقت است. به بیانی دیگر دنیا همان تاریخ حقیقی انسانها است که زمینه بروز صفات بالقوه آدمی را در بستر زمان فراهم ساخته است و البته چهره حقیقی انسان نیز تنها در آئینه تاریخ یا به تعبیر علی (ع) دنیا است که قابل رویت است. بر این مبنا می‌توان گفت: بینش فلسفی نهج البلاغه نسبت به تاریخ یک بینش علمی است و وقتی ما از پیش‌بینی‌های مشروط علی (ع) در فصل بعد سخن بگوئیم این ادعا به صدق نزدیکتر خواهد شد.

پیش‌بینی تاریخ در نهج البلاغه

با توجه به سخنانی که حضرت علی (ع) در مورد آینده تاریخ بیان کرده‌اند این سؤال پیش می‌آید که آیا علی (ع) با توجه به روند گذشته و حال جامعه عصر خویش و با دید جامعه‌شناختی این سخنان را ایراد فرموده یا نه، برگرفته از قدرت عصمت و امامت است، نیز اینکه این بیانات درحقیقت پیشگویی است یا پیش‌بینی؟ ما قیل

از قضاوت در این باره ذکر این نکته را حائز اهمیت می‌دانیم که بگوئیم؛ آنچه علی (ع) در مورد آینده گفته است را می‌توان در دو دسته مجزا عنوان کرد: یک دسته اخباری است که علی (ع) نسبت به آینده جامعه اسلامی بیان کرده و گفته است که بعد از من چنین حوادثی رخ خواهد داد و بعداً نیز همه اینها صورت تحقق پیدا کرده است و صدق سخن آن حضرت به اثبات رسیده است. به عنوان مثال در مورد ظهور بنی‌امیه و عملکرد سوء آنان فرمود:

«وایم الله لنتجدن بنی امیه لکم اریاب سوء بعدی کالتاب الضروس تعذب بفیها و تخیط بیدها و تزیّن برجلها و تمنع درها. لایزالون بکم حتی لایتروا منکم الا ناعفا لهم او غیر ضائریهم ولایزال بلاؤهم عنکم حتی لایکون انتصار احدکم منهم الا کانتصار العبد من ربه...»^{۴۷}

به خدا سوگند از پس من بنی‌امیه را زمامداری بسیار بد خواهید یافت مانند اشتری چوموش و خشن که با دندان می‌گزد با دست سر می‌کوبد و با پا لگدکوب می‌کند و از قطره‌ای شیر نیز دریغ می‌ورزد. سلطه آنان بر شما چندان ادامه می‌یابد تا تنها کسانی از شما بر جای مانند که آنان را سودمند باشند یا زیانی بدیشان نرسانند...

و در ادامه یادآور می‌شود که دولت امویان چنان دوام خواهد یافت که ساده‌اندیشان گمان برند که دنیا و ملک برای همیشه از زانوی بنی‌امیه خواهد بود:

«... حتی یظن الظان أن الدنيا معقوله علی بنی امیه تمتحهم درها و توردهم صفوها و لایرفع عن هذا الامه سوطها و لا سیفها و کذب الظان لذلك بل هی مجه من لذیذالعیش يتطعمونها برهه...»^{۴۸}

(دولت امویان چندان دوام خواهد یافت) تا صاحب گمان چنین پندارد که دنیا چونان شتری رام ملک همیشه بنی‌امیه است و سود سرشارش را ارزانی‌شان می‌کند و بر سرچشمه زلالش فرودشان می‌آورد و تازیانه و شمشیرشان هرگز از سر این امت برداشته نخواهد شد...

و در وصف بنیانگذار این سلسله - معاویه بن ابی سفیان - و تسلط او بر عراق و وادار کردن مردم به دشنام دادن به حضرت علی (ع) و خاندانش می‌گوید:

«... اما انه سیظهر علیکم بعدی رجل رجب البلعوم مندحق البطن یا کل ما یجد و یطلب مالا یجد فاقتلوه ولن تقتلوه الا و انه سیامرکم بسبی والبراء منی...»^{۴۹}

به هوش باشید که پس از من شکمبارهای فراخ حلقوم در صحنه سیاست ظاهر می‌شود و با تسلط بر شما هرآنچه را که فراچنگ آورد می‌بلعد و با گرسنگی سیری‌ناپذیرش بیشتر و بیشتر می‌طلبد. پس امان زیستش ندهید هرچند که می‌دانم این کاره نیستید. به هوش باشید که به دشنام دادن و بیزارگی جستن از من فرمانتان می‌دهد....

و باز هم از تهجم عبدالملک مروان به کوفه خبر می‌دهد:

«... کانی به قد نعت بالشام و فحص برایانه فی ضواحی کوفان فعطف الیها عطف الضروس و فرش الارض بالرؤوس قد ففرت فاغتره و نقلت فی الارض و طاته بعید الجوله عظیم الصوله...»^{۵۰}

گویی می‌بینمش که از شام بانگ برآورده است و با پرچم‌هایش در پیرامون کوفه می‌گردد چونان اشتری سرکش روی می‌آورد و آن

سرزمین را فرشی از سر می‌گستراند. در بلعیدن دهانی گشاده دارد و چنان فرصتی می‌یابد که میخس را به محکمی فروکوبد دوران تاخت و تازش دیرپا و هجومش سخت و دشوار است...

و مردم را از آینده سخت و ناگواری که در پیش دارند مطلع می‌کند:

«... ایها الناس سیئتی علیکم زمان یکفأ فیہ الاسلام کما یکفأ الاثاء بما فیہ ایها الناس ان الله قد اعدکم من ان یجور علیکم ولم یعدکم من ان یتلیکم و قد قال جل من قائل ان فی ذلک لآیات و ان کنا لمبتلین...»^{۶۳}

ای مردم می‌بینم که در آینده‌ای بس نزدیک چنان روزگار شومی بر شما یورش آورد که در آن اسلام واژگون شود ای مردم خدا از ظلم و رفتار ظالمانه پناهتان داده است اما نه تضمینی چنین که با در آویختنتان با مشکلات شما را نیازماید...

و تأکید می‌کند که در آن حالت حق مظلوم پایمال و باطل حاکم خواهد بود و قرآن ملعبه دست مردمان می‌شود:

«... و انه سیأتی علیکم من بعدی زمان لیس فیہ شیء اخفی من الحق ولا اظهر من الباطل و لا اکثر من الکذب علی الله و رسوله و لیس عند اهل ذلک الزمان سلعه ابور من الکتاب اذا تلی حق تلاوته و لا انفق منه اذا حرف عن مواضعه...»^{۶۴}

بی‌تردید پس از من شما را زمانی فرارسد که در آن چیزی پنهان‌تر از حق و آشکارتر از باطل نباشد زمانی که دروغ بستن بر خدا و پیامبر بر هر چیزی فزونی گیرد زمانی که مردمش را قرآن بی‌مقدارترین کالاها است...

اما در ادامه، مردم را به آینده امیدوار می‌کند و وعده سرنگونی امویان و پایان فتنه آنانرا می‌دهد و نیز گوشزد می‌کند که آنچه بر شما خواهد بود نتیجه اعمال خودتان و ظلمی است که در حق خود و خاندان پیامبر (ص) کرده‌اید:

«... علی ان الله تعالی سیجمعهم لشر یوم لینی امیه کما تجتمع قزع الخریف یولف الله بینهم ثم یجعلهم رکاما کرکام السحاب... و ایم الله لینیون ما فی ایدیهم بعدالعلو و التمکین کما تذوب الایه علی النار...»^{۶۵}

در این واقعیت جای هیچ تردیدی نیست که خداوند در آینده‌ای بس نزدیک تمامی این نیروهای پراکنده را برای بدترین روز امویان گرد می‌آورد هم بدان سان که پاره‌های ابر پاییزی گرد می‌آیند... آری به خدا سوگند آن چه اینکه در اختیار امویان است - در پی دورانی اقتدار مالی و برتری سیاسی - به سان دنبه بر آتش، آب می‌شود.

و در جای دیگر حکومت امویان را به جرعه‌ای تشبیه می‌کند که ذره‌ای آنرا مززه می‌کنند و سپس فرو می‌ریزند:

«... بل هی مجة من لذیذ العیش یطعمونها برهه ثم یلفظونها جمله...»^{۶۶}

این فرصت تنها جرعه‌ای از دریای عظیم و شیرین زندگی است که در برهه‌ای از زمان مززه‌اش می‌کنند و سپس همه را یکجا از دهان فرومی‌ریزند.

آن حضرت در سخنی دیگر یکی از مهم‌ترین علل این مصائب را عدم پیروی مردم از اهل بیت پیامبر می‌داند:

«... اصفیتم بالامر غیر أهله و آورد تموه غیر مورد...»^{۶۷}
شما ناهلان را برگزیدید و جریان خلافت را در پایگاهی ناسزاوار

فرار دادید.

ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۹۲ نهج البلاغه شرح مفصلی از اخبار غیبی آن حضرت در مورد حوادث آینده ذکر نموده و تأکید کرده ما اخباری را که علی (ع) داده است آزموده و آنرا مطابق باحقیقت یافته‌ایم. «ابن ابی الحدید علاوه بر نکاتی که در صفحات قبل بدانها اشاره شد از خبر دادن علی (ع) در مورد عبدالله بن زبیر و نابودی بصره با طغیان آب، خبر دادن ظهور پرچمهای سیاه از ناحیه خراسان، ظهور گروهی از فرزندان او در طبرستان، ظهور آل بویه از ناحیه دیلمان از پدری صیاد و مدت پادشاهی آنان و خبر دادن او به عبدالله بن عباس که حکومت به فرزندان او منتقل خواهد شد، مطالبی را به اجمال شرح داده است.»^{۶۸}

تا به اینجا سخنان و بیانات علی (ع) بنا به تأیید شارح معتزلی نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) در تاریخ صورت تحقق به خود گرفته و صفحات تاریخ اسلام گواهی بر این مطلب است. نکته قابل توجه در این جا این است که امام علی (ع) این حوادث را تصادف تاریخ یا جبر زمانه نمی‌خواند بلکه آنرا معلول ناسپاسی و تبعیت مردم از ناهلان می‌داند و خود آن حضرت تصریح دارد که:

«الا و ان القدر السابق قد وقع والقضاء الماضی قد تورد و انی متکلم بعبدة الله و حجة»^{۶۹}

هشدارید که اینک همان سرنوشت گذشته امتهاست که تکرار می‌شود و اندک اندک قضای گذشته فرا می‌رسد و من با تکیه بر عهد و برهان الهی است که با شما سخن می‌گویم.

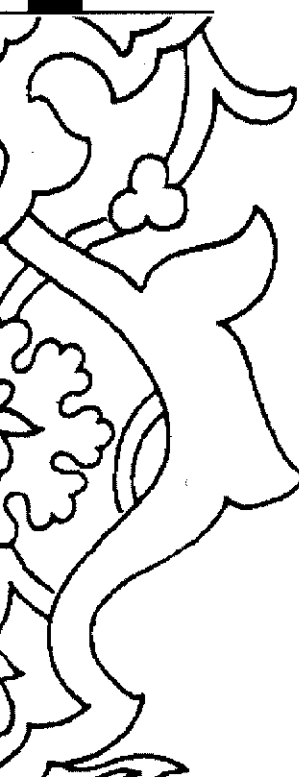
آن حضرت در مورد خوارج نیز سخنانی را بیان می‌کند که نشان از پیش علمی و جامعه‌شناختی آن حضرت دارد او تأکید دارد که خوارج یک گروه یا حزب یا اقلیت نیست بلکه یک نحله فکری و اندیشه ذهنی است که در شرایطی که جامعه از لحاظ روحی بیمار است، زمینه ظهور می‌یابد و در ادامه سرانجام کار خوارج را چنین ترسیم می‌کند:

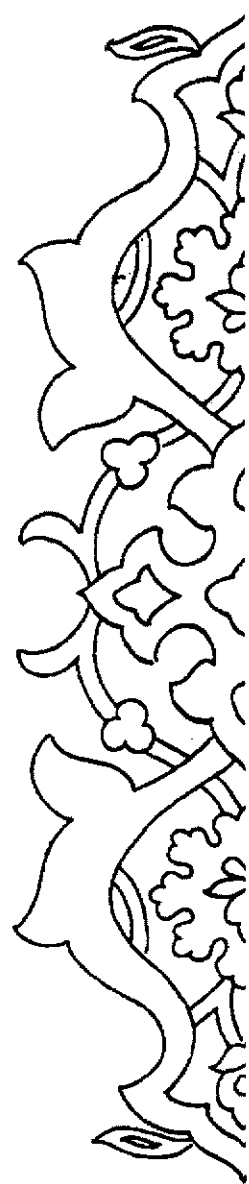
«... کلا والله انهم نطف فی اصلاب الرجال و قرارات النساء کلما نجم منهم قرن قطع حتی یكون اخرهم لصوصا سلابین...»^{۷۰}
نه هرگز به خدا سوگند که خوارج نطفه‌هایی در صلب مردان و زهدان زنان اند بدان سان که اگر شاخه‌ای از آنان بریده شود دگرباره برویند و سرانجام به هیأت گروههایی دزد و راهزن سربرآورند... طبق پیش‌بینی حضرت، خوارج در سیستان و نواحی شرقی ایران از راه چپاول و غارت و راهزنی روزگار می‌گذراندند و جریان عیاران که صفاریان از متن آن به منصفه ظهور رسید، عکس‌عملی در مقابل عملکرد خوارج در آن نواحی بود. علی (ع) در بیانات دیگری از ظهور امام زمان و گسترش عدل در جامعه اسلامی در آخر زمان خبر می‌دهد:

«... الا و فی غد و سیاتی غد بما لاتعرفون یاخذالوالی من غیرها عمالها علی مساوی اعمالها و تخرجه ل الارض اقالید کبدها و تلقی الیه سلما مقالیدها فیریکم کیف عدل السیره و یحیی میت الکتاب والسنة...»^{۷۱}

هشدارید که فردا - فردایی که آستان حادثه‌هایی است که شما را از آن هیچ شناختی نیست - زمامداری حاکمیت یابد که از تبار زمامداران امروزمین نیست، کارگزارانش را در برابر کار و کردار زشتشان وامی‌سپرد و کیفر می‌دهد و زمین پاره‌های جگر خود را

حضرت علی (ع) زمینه انحطاط ملتها را در طول تاریخ از دو دیدگاه درونگرا و برونگرا مورد بحث قرار داده است و تأکید کرده که زمینه انحطاط ابتدا در درون جامعه آغاز می‌شود که آنهم ریشه در سقوط اخلاقی افراد آن جامعه دارد و آنگاه یک هجوم از خارج قدرت آنانرا در هم می‌شکند





برای حضرتش بیرون می‌ریزد و تمامی رمز و کلیدهایش را به وی تقدیم می‌کند او چگونگی حاکمیت عدل را به نمایش می‌گذارد و کتاب و سنت مرده را از نو زنده می‌کند.
و در جای دیگر در این باره می‌فرماید:
«ماشاءالله حتی یطلع الله لکم من یجمعکم و یضم نشرکم...»^{۳۸}

پس بعد از او مدتی که خواست خداوند است درنگ خواهید نمود تا اینکه خداوند آشکار گرداند کسی را که شما را گرد آورد و از پراکندگی برهاند.

اما نکته دیگر اینکه آیا این سخنان در حیطة یک پیش‌بینی علمی می‌گنجد یا یک پیشگویی عارفانه است در اینجا دو تعبیر متفاوت ارائه شده است؛ اگر این نکته را پذیرا باشیم که بینش نهج‌البلاغه پرتویی از بینش توحیدی است - که حقاً چنین است - آن‌گاه این نظر قابل طرح است که توحید به عنوان یک نگاه دقیق و شیوه منطقی و درست و عمیق، انسان را به کشف سرگذشت خود یعنی گذشته حقیقی خود یعنی تاریخ انسان کمک می‌کند و همچنین به عنوان یک علم و یک نوع ایدئولوژی و یک نوع بینش دقیق و متعهد علمی به پیش‌بینی سرنوشت و آینده‌نگری و به تعبیر دیگر تاریخ فردا می‌تواند بپردازد و به عنوان یک فلسفه، تاریخ هم کشف‌کننده سرگذشت انسان و اجتماع است و هم پیش‌بینی‌کننده سرنوشت اجتماع.^{۳۹} اما دیدگاه دیگری معتقد است؛ بیان فلسفه تاریخ در مسیر نهایی یا پیش‌بینی علمی و تعیین قوانین کلاسیک علمی محال است و آنچه در این مورد گفته شده پیشگویی است که البته بر رمل و اسطرلاب استوار نیست بلکه مبنای وحی دارد.^{۴۰} به علاوه گرچه تاریخ از نظر قرآن در نهایت امر به سوی امن و نعمت و رفاه صالحان در زمین میل خواهد کرد اما این میل را قرآن نه از قانون علمی استنباط کرده است و نه می‌توان این سخن قرآن را سخن علمی دانست، بلکه یک غیب‌گویی است که فقط از خدا و پیامبران ساخته است و بس.^{۴۱} حال بیانات علی (ع) در حیطة کدامین نظر قابل طرح است و سخنان او را می‌توان یک پیش‌بینی علمی دانست یا یک پیشگویی صرف است که از وحی سرچشمه گرفته و هیچ دلیل علمی بر رد و اثبات آن نمی‌توان یافت. بهترین قاضی در این زمینه سخن خود حضرت است که به طور ضمنی دو دیدگاه اخیر را رد می‌کند و اذعان دارد که این سخنان پیشگویی و غیب‌گویی نیست بلکه دانش و معرفتی است که از پیامبر گرامی اسلام آموخته است. آن حضرت در جواب مرد کلبی که گفته بود؛ یا امیرالمؤمنین خداوند به تو علم غیب عطاء فرموده، عرضه داشت:

«... یا ایاک کلب لیس هو بعلم غیب و انما هو تعلم من ذی علم و انما علم الغیب علم الساعة و ماعده الله سبحانه و بقوله: ان الله عنده علم الساعة...»

ای برادر کلبی آنچه گفتم علم غیب نیست بلکه تعلم و آموختنی است که از صاحب علم و دانش، رسول خدا فراگرفته‌ام و علم غیب منحصر است به دانستن وقت قیامت و آنچه خداوند سبحان در گفتارش شمرده است...

و در ادامه باز صریحاً بیان می‌کند که این اخبار که من در مورد مغولان می‌گویم را از پیامبر (ص) یاد گرفته‌ام:

«... و ما سوی ذلک فعلم علمه الله نبیه فعلمنیه و دعالی بان

بیه صدری و تضطم علیه جوانحی»^{۴۲}

ولی غیر از اینها پس علمی است که خداوند به پیغمبر خود یاد داد و او هم به من آموخت و دعا کرد که سینه من آنرا نگاهداشته و پهلوهایم احاطه‌اش نماید.

علل انحطاط جوامع از دیدگاه نهج‌البلاغه

در فصل پایانی این مقاله، به بررسی سخنان علی (ع) در مورد علل و عوامل انحطاط جوامع و دلایل شکوفایی و سقوط آنان می‌پردازیم. لیکن همان‌گونه که در مباحث قبل اشاره شد، تحلیل این فصل نیز با استناد به آیات قرآنی، تأثیرپذیری ژرف نهج‌البلاغه را از قرآن کریم بیشتر نمایان خواهد کرد. دیگر آنکه وقتی ما از انحطاط و سقوط جوامع و تمدنها سخن می‌گوییم، به این نکته توجه داریم که آدمیان نقش اساسی در شکل‌گیری، ظهور، تداوم و انحطاط تمدنها دارند و لذا تأمل در تغییرات روحی و روانی آنان به عنوان سکاندار تمدنها، ما را در فهم چگونگی ظهور و سقوط جوامع مدد و یاری خواهد رساند. حضرت علی (ع) نیز به این اصل بنیادی توجه داشته و زمینه انحطاط ملتها را در طول تاریخ از دو دیدگاه درونگرا و برونگرا مورد بحث قرار داده است و تأکید کرده که زمینه انحطاط ابتدا در درون جامعه آغاز می‌شود که آن‌هم ریشه در سقوط اخلاقی افراد آن جامعه دارد و آنگاه یک هجوم از خارج قدرت آنانرا درهم می‌شکند. ما درحد امکان طرح در این فصل، از سخنان آن حضرت مطالبی را استناد می‌کنیم و سپس این نکته روشن می‌شود که علی (ع) خیلی زیبا و شیوا قرنها قبل از آرنولد توین بی اندیشه هجوم و دفاع را به نوعی مطرح کرده است، آنجا که می‌فرماید:

«... فلا تطمعوا فی غیر مقبل ولا تياسوا من مدیر فان المدبر عسی ان تزل به احدى قائمتیه و تثبت الاخری و ترجعا حتی تثبتا جمیعاً...»^{۴۳}

نه هرگز به جریان روی نیاورده‌ای طمع ورزید و نه از جریان رو به افولی نومید شوید بسا که همان جریان پشت کرده تنها پایش لغزیده باشد و پای دیگر چندان پایداری ورزد تا هر دو آن بازگردند و در کنار هم ثبات یابند.

و این نکته‌ای است که ما بعدها در اندیشه توین بی می‌یابیم... هنگامی که جامعه‌ای در دوره رشد و شکوفایی است آن جامعه پاسخهای مناسب و مؤثری به تهدیداتی که پدید می‌آیند می‌دهد از سوی دیگر هنگامی که جامعه در حال سقوط و اضمحلال است ناتوان از استفاده از فرصتها و از مقابله و غلبه کردن بر مشکلاتی است که با آن مواجه می‌گردد. البته رشد و فروپاشی ضرورتاً مستمر و بدون وقفه نیست و در هنگام تجزیه و فروپاشی اغلب نوعی تجدید قوای موقت جانشین مرحله شکست و انهدام می‌گردد که بعد از آن نوعی بازگشت تازه به وضع قبلی درپی می‌آید.^{۴۴} ما به بررسی علل انحطاط جوامع در سه مقوله می‌پردازیم که بخش نخستین آن انحطاط اخلاقی و فرهنگی است و این بررسی البته از سر تصادف نیست بلکه به دلیل اهمیت موضوع است که به اعتقاد اندیشمندان اجتماعی مهم‌ترین عامل تغییر در تحولات اجتماعی است و تغییر اندیشه و فکر باعث تغییر در زمینه‌های دیگر خواهد شد.

اولین زمینه انحطاط اخلاقی از دیدگاه قرآن و نهج‌البلاغه دوری جستن از خدا و پیروی از شیطان است:

«لا و انکم قد نفضتم ایدیکم من جبل الطاعة و ثلتم حصن الله المضروب علیکم باحکام الجاهلیه...»^{۳۸}
... زنهار که اینک دست از رشته طاعت کشیده‌اید و با احکام جاهلیت بر دژ الهی - که فرا گردتان کشیده شده است - شکاف وارد آورده‌اید.

یکی دیگر از علل انحطاط اخلاقی از دیدگاه نهج البلاغه دوست داشتن دنیا است که سرچشمه همه گناهان است:
«... فاحذروا دنیا، فانها غداره غراره خدوع، معطیه منوع ملیسه نزوع لایدوم رخاؤها و لا ینقضی عناؤها ولا یرکد بلاؤها...»^{۳۹}
پس از دنیا بپرهیزید که حيله گری بس پرفریب و نیرنگ‌باز، دهنده‌ای بازگیرنده و پوشاننده‌ای برهنه‌ساز است. آسایشش پایان‌پذیر و رنج‌هایش بی‌پایان است و گرفتاری‌هایش هرگز تمامی نمی‌یابد.

و در سخنی دیگر، در ادامه آن، آدمیان را از غوطه‌ور شدن در گرداب گناه و غرور و فخر فروشی منع می‌کند:
«... احذروا الذنوب المورطه و العیوب المسخطه اولی الابصار و الاسماع و العافیة و المتاع و...»^{۴۰}

ای دارندگان چشم و گوش و ای خداوندان عافیت و امکانات از گرداب‌های گناه و عیب‌های خشم‌انگیز برحذر باشید... چرا به کژراهه می‌روید؟ به کدامین سو بازمی‌گردید؟ و این غرور و فریب‌خوردگی‌تان را چه بهانه دارید؟

ساده‌اندیشی و شایعه‌پذیری یکی دیگر از علل انحطاط اخلاقی و فرهنگی است که مولا علی (ع) در مقابل آن وفا و راستی را ستوده و خیانت را نکوهش می‌کند:
«ان الوفاء توأم الصدق و لا اعلم جنه اوقی منه و لا یقدر من علم کیف المرجع و لقد اصبحنا فی زمان قد اتخذ اکثر اهله الغدر کیسا و نسیم اهل الجهل فیه الی حسن الحیله...»^{۴۱}
همانا وفا و راستی همزادانی‌اند که سپری آسیب‌ناپذیرتر از آن دو نمی‌شناسم و هر آن‌کو از چگونگی بازگشت جریانها آگاه باشد هرگز خیانت نمی‌کند اما امروز در محیط و زمانه‌ای به سر می‌بریم که اکثریت مردم خیانت را زیرکی می‌انگارند و جاهلان جایزه‌کارانیشان می‌بخشند.

و در ادامه خودسری و لجاجت را نیز از عوامل انحطاط یک جامعه می‌داند و آنرا مانعی در رسیدن به سعادت می‌خواند:
«فیاعجاب و مالی لا اعجب من خطأ هذه الفرق علی اختلاف حججها فی دینها! لا یقتصون اثر نبی و لا یقتدون بعمل وصی و لا یومنون بغیب و لا یعفون عن عیب...»^{۴۲}
ای شگفتا شگفت ای خطای این گروهها که با این همه اختلاف و تضاد حجتها در دین خویش نه گام بر گامجای پیامبری می‌نهند نه به عمل جانشین رسولی اقتدا می‌کنند نه به غیبی ایمان می‌آورند و نه از آلوده شدن به عیبی پرهیز دارند.

جهل و تعصب نیز یکی دیگر از صفات رذیله اخلاقی است که در نهج البلاغه به عنوان زمینه انحطاط مطرح است:
«و لقد نظرت فما وجدت احنا من العالمین یتعصب لشیء من الاشیاء الا عن عله تحتل تمویبه الجهلاء! او حجه تلیط بعقول السفهاء غیرکم فانکم تتعصبون لامر لا یرف له سبب و لا عله...»^{۴۳}
به دقت نگریم‌ستام و کسی را از جهانیان نیافته‌ام که به چیزی

تعصب ورزد جز آن که تعصبش را دست کم در توجیه نادانان و قانع ساختن خرد سبک‌مغزان - توجیهی است و منطقی! این تنها شماست که به جریانی تعصب می‌ورزید که هیچ علت و دلیلتان نیست. و هشدار می‌دهد که غرور و فخر فروشی‌های جاهلی و تعصب عامل فریب و سقوط امت‌های پیشین بوده است:

«قاله، الله فی کبر الحمیه و فخر الجاهلیه فانه ملاقح الشنان و منافخ الشیطان الی خدع بها الامم الماضیه و القرون الخالیه حتی اعنقوا فی حنادس جهالتهم و مهاوی ضلالتهم...»^{۴۴}
پس خدای را در کبرورزی ناشی از غرور و فخر فروشی‌های جاهلی که باروری بذره‌های دشمنی را زمینه‌ای است مساعد و دمیدن‌های شیطان را جایگاهی مناسب که امت‌های پیشین و مردم قرنهای گذشته را بدان فریفت تا آن‌جا که در تاریک‌نای جهل و گمراهی‌ش فرورفتند.

بخش دوم بحث از علل و عوامل انحطاط جوامع، بررسی زمینه‌های انحطاط سیاسی است که علی (ع) در این زمینه نیز نکات ارزنده‌ای را گوشزد می‌کند و تفرقه و دودستگی را مهم‌ترین مورد انحطاط سیاسی می‌داند:

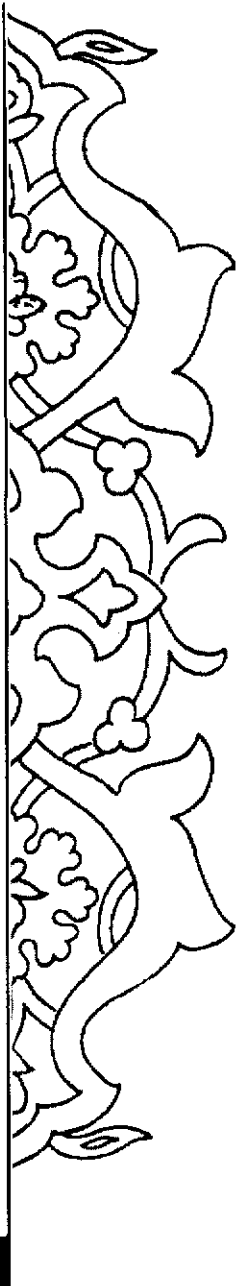
«... فانظروا الی ما صاروا الیه فی آخر امورهم حین وقعت الفرقه و تشتت الالفه و اختلفت الکلمه و الافئده و تشعبوا مختلفین و تفرقوا متحاربین قد خلع الله عنهم لباس کرامته و سلتمهم غضاره نعمته و بقی قصص اخبارهم فیکم عبره للمعتبرین منکم...»^{۴۵}
اینک یا دقت به سرنوشت و پایان کار ایشان بنگرید به هنگامی که پراکندگی فراز آمد و رشته‌های همبستگی فروگسست و شعارها و یاورها نوگانه شد، اختلاف شاخه شاخه‌شان کرد و گروه گروه در هم آویختند خداوند تن‌پوش کرامت و بزرگواری را از نشان بیرون آورد و نعمتهای فراوانش را از آنان بازگرفت و تنها قصه‌ها و خیرهایشان شما را ماند تا عبرت‌آموزان شما را پندی باشد.

و در هنگام حمله بسره ابن ابی اطره مأمور معاویه به یمن، عامل شکست یاران خویش را تفرقه می‌خواند:

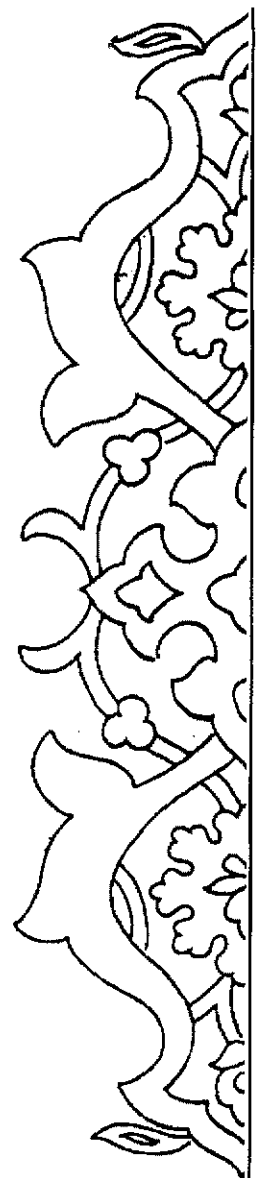
«... و انی والله لاطن ان هولاء القوم سیدالون منکم باجتماعهم علی باطلهم و تفرقتکم عن حکمکم و بمعصیتکم امامکم فی الحق و طاعتهم امامهم فی الباطل...»^{۴۶}
سوگند به خدا من گمان می‌کنم به همین زودی ایشان بر شما مسلط می‌شوند و صاحب دولت گردند برای اجتماع و یگانگی که در راه باطلشان دارند و تفرقه و پراکندگی که شما از راه حق دارید و برای اینکه شما در راه حق از امام خود نافرمانی می‌کنید و آنان در راه باطل از پیشوای خویش پیروی می‌نمایند.

و در ادامه بررسی علل انحطاط جوامع، اطاعت از فرومایگان و انسانهای پست را نیز زمینه نابودی و فناء جامعه می‌داند و تأکید دارد که:

«... و لا تطیعوا الادیاء الذین شریتم بصفوکم کدرهم و خلطتم بصلحتکم مرضهم و ادخلتم فی حکمکم باطلهم»^{۴۷}
و از این فرومایگان پیروی نکنید که شما تیرگی‌شان را با صفای خویش نوشیده‌اید و بیماریشان را با سلامت خود درآمیخته‌اید و باطل‌شان را در حق خود نفوذ داده‌اید. و در جای دیگر تصریح می‌کند:
«اما بعد فانما اهلک من کان قبلکم انهم منمو الناس الحق



بینش نهج البلاغه نسبت به تاریخ برگرفته از نگرش قرآن به سرگذشت آدمی است و علی (ع) نیز در بیانات و سخنان خویش به این نکته توجه دارد که رموز گذشته و آینده تاریخ در قرآن نهفته است



فاشتره و اخذوهم بالباطل فاقتدوه...»^{۳۸}

اما بعد تنها عامل تباهی ملت‌هایی که پیش از شما می‌زیسته‌اند این بوده است که زمامداران مردم را از حق بازمی‌داشتند و به راه باطلشان می‌بردند و مردم نیز می‌پذیرفتند و پیروی می‌کردند.

آن حضرت در جای دیگر سه عامل را در انحطاط و سقوط حکومت دخیل می‌داند:^{۳۹}

۱- روحیه تکاثر و جمع مال در نزد دولتمردان ۲- سوءظن و بدبینی برای بقاء استمرار دولت ۳- عدم عبرت‌پذیری از رویدادها. در ذیل این بیانات علی (ع) اطاعت از زنان را نیز عامل بدبختی و سقوط می‌داند و آنانرا شایسته اطاعت نمی‌داند:

«... فاتقوا شرارالنساء و کونوا من خیارهن علی حنر ولا تطیعوهن فی المعروف حتی لا تطیعمن فی المنکر.»^{۴۰}

یاری از زنان بد پروا کنید و در برابر نیکانشان احتیاط و در معروف فرمانبرشان نشوید تا در اجرای منکر به اطاعتتان طمع نبندند.

این ابی‌الحدید معتزلی در شرح سخنان آن حضرت که بعد از جنگ جمل ایراد شده است می‌نویسد: شعبی از مسلم‌بن ابی‌بکر از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته چون طلحه و زبیر به بصره آمدند، نخست شمشیر خویش را بر شانه آویختیم و قصد یاری آنانرا داشتیم و چون پیش عایشه رفتیم دیدم او امر و نهی می‌کند و درواقع فرمانده اوست، حدیثی را از پیامبر به خاطر آوردم که می‌فرمود: هرگز گروهی که کار ایشان را زن تدبیر کند رستگار نخواهند شد. لذا از آنان دوری گزیده و به علی (ع) پیوستیم. «بدون شک یافتن مصداق این بیانات در تاریخ جهان و حیات سیاسی تاریخ ایران کار سخت و ثقیل نیست و خود می‌تواند عنوان بحثی تازه باشد که تاکنون بنان پرداخته نشده است و هر محقق و مورخی که علل انحطاط سلسله‌های بزرگ قبل و بعد اسلام ایران را مورد کنکاش و تحقیق قرار می‌دهد، ردپای زن در این تغییر و تحولات امری مبرهن و روشن خواهد بود. حضرت علی (ع) در ادامه این بحث، خودداری از جهاد و تن دادن به ذلت را نیز از موارد انحطاط جامعه برمی‌شمارد:

«فمن ترکه رغبه عنه البسه الله ثوب الذل و شمله البلاء و دیت بالصغار والقماء و ضرب علی...»^{۴۱}

پس هر آنکه از سر بی میلی جهاد را وانهد خدای جامه ذلت بر اندامش فروپوشد و در گرفتاریش بیبچد.

در بخش سوم، علل اقتصادی را در سقوط و انحطاط جوامع مورد بررسی قرار می‌دهد و با تکیه بر عدالت اجتماعی و بهره‌مندی مساوی از رفاه عمومی، تأکید می‌کند که:

«... ولو کان المال لی لسویت بینهم فکیف و انما المال مال الله!!...»^{۴۲}

اگر بیت‌المال مال شخص من هم بود آنرا بالسویه میان مسلمانان تقسیم می‌نمودم و حال آنکه مال خداست.

و در ادامه در نامه‌ای که به امیران لشکرها می‌نویسد، یکی از دلایل هلاکت اقوام سابق را رشوه می‌داند. در تعریف رشوه به مقدار مالی اطلاق می‌شود که گیرنده جهت انجام کاری که قبلاً طبق قانون برعهده او گذاشته شده از کسی که نیاز به کمک او دارد اخذ می‌کند و رشوه‌خواری و فساد اداری از جمله مسائلی است که انحطاط در جوانب مختلف یک جامعه را تسریع می‌کند و تاریخ نیز بر این مطلب مهر گواهی می‌زند.^{۴۳} فقر و تنگدستی نیز یکی دیگر از عوارض بی‌عدالتی و از علائم جامعه بیمار است که هم مایه سرافکنندگی شخص فقیر است و هم موجب انزوای سیاسی و اجتماعی و حقوقی او در جامعه می‌شود و رشد و شیوع فقر، زمینه

انحطاط اخلاقی و فرهنگی را فراهم می‌کند. گو اینکه فقر و ایمان به تعبیر معصوم در ضندقه که با آمدن فقر، ایمان مورد تهاجم قرار می‌گیرد. علی (ع) به این نکته توجه دارد و به خوبی رابطه بین اقتصاد و اخلاق را درک می‌کند

«... والفقر یخرش الفطن عن حجتہ والمقل غریب فی بلنته...»^{۴۴}

و تنگدستی زیرک را از بیان حجت و دلیلش گنگ و لال می‌گرداند و بینوا و بی‌چیز در شهر خود غریب است.

نتیجه .
بینش نهج‌البلاغه نسبت به تاریخ، برگرفته از نگرش قرآن به سرگذشت آدمی است و علی (ع) نیز در بیانات و سخنان خویش به این نکته توجه دارد که رموز گذشته و آینده تاریخ در قرآن نهفته است و خود، آنچه را که آموخته از قرآن می‌باشد و همانگونه که در متن مقاله بدان اشاره شد، این دیدگاه در نگرش به تاریخ یک نگرش علمی است که نشانی از فلسفه‌های نظری تاریخ در آن قابل مشاهده نیست. پیش‌بینی‌هایی که آن حضرت در مورد روند آینده جامعه خود عرضه کرده است نیز مبنای جامعه‌شناسی و پایه علمی دارد. آنچه‌آنکه حضرت ادعان دارد که این سخنان غیبگویی نیست، بلکه معرفتی است که او از محضر نبی گرامی اسلام (ص) آنرا کسب کرده است. وی به تصادف و جبر تاریخی اعتقادی ندارد و معتقد به رابطه علت و معلول در حوادث و رویدادهای تاریخی است. انسان نیز در بینش فلسفی علی (ع) یک قربانی بی‌اراده در مقابل خدای تاریخ نیست، بلکه خود، خود تاریخ و سازنده آن است و می‌تواند در پهنای قضا و قدر الهی، هم به راه خیر و سعادت رهنمون شود و هم سرانجامی نکبت‌بار را برای خود رقم زند. و این گونه است که راز ظهور و افول تمدن‌ها را باید در تغییر و تحولات روحی آدمیان جست، زیرا که انحطاط اخلاقی و رویگردانی از خرد و فطرت انسانی سرآغاز سقوط جامعه‌ها به قعر نیستی و پوچی است.

پی‌نوشت ها:

- ۱- شارل ساماران، روشهای پژوهش در تاریخ، ترجمه گروه مترجمان، بنیاد پژوهشهای اسلامی قدس، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۵.
- ۲- نهج‌البلاغه، ترجمه و شرح فیض‌الاسلام، انتشارات فیض‌الاسلام، ۱۳۷۱، ص ۲۵.
- ۳- همان منبع، نامه ۴۹، ص ۹۸۱.
- ۴- نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام، حکمت ۶۹، ص ۱۱۱۶.
- ۵- همان منبع، خطبه ۱۵۶، ص ۴۹۴.
- ۶- همان منبع، نامه ۶۹، ص ۱۰۶۷.
- ۷- همان منبع، خطبه ۱، ص ۲۶.
- ۸- نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام، خطبه ۱۶۲، ص ۵۲۱.
- ۹- همان منبع، خطبه ۱، ص ۲۹.
- ۱۰- محمدمهدی علی‌قلی، سیمای نهج‌البلاغه، نشر غیاث، ۱۳۷۶، ص ۱۳۳.
- ۱۱- حبیب‌الله پایدار، برداشتهایی درباره فلسفه تاریخ از دیدگاه قرآن، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۳۶، ص ۵۵.
- ۱۲- عبدالکریم سروش، فلسفه تاریخ، انتشارات طلوع آزادی، ۱۳۵۸، ص ۵۰.
- ۱۳- قرآن کریم، سوره حدید، آیه ۲۰.
- ۱۴- نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱، ص ۸۰.
- ۱۵- همان منبع، خطبه ۲۳۴، ص ۸۰۵.
- ۱۶- همان منبع، نامه ۶۹، ص ۱۰۶۷.
- ۱۷- نهج‌البلاغه، خطبه ۹۸، ص ۲۹۲.
- ۱۸- عزت‌الله رادمش، تاریخ در قرآن، انتشارات آستان قدس

- رضوی، ۱۳۶۸، ص ۱۱.
- ۱۹- نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۹۳۵.
- ۲۰- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷، ص ۴۹۹.
- ۲۱- همان منبع، حکمت ۳۰۵، ص ۱۲۳۵.
- ۲۲- قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۴.
- ۲۳- قرآن کریم، سوره مؤمنون، آیه ۱۴.
- ۲۴- قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۷.
- ۲۵- قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۳۸.
- ۲۶- قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۶.
- ۲۷- نهج البلاغه، خطبه ۸۲، ص ۱۸۹.
- ۲۸- نهج البلاغه، خطبه ۹۸، ص ۲۹۲.
- ۲۹- محمد مهدی علیقلی، نهج البلاغه از دیدگاه مقام رهبری، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۸۰.
- ۳۰- عبدالکریم سروش، حکمت و معیشت، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۳، ص ۵۴.
- ۳۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۹۱۳.
- ۳۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴، ص ۵۶۴.
- ۳۳- همان منبع، خطبه ۲۳۴، ص ۸۰۳.
- ۳۴- همان منبع، خطبه ۱۸۱، ص ۵۹۴.
- ۳۵- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۱، ص ۷۲۴.
- ۳۶- محمدتقی رهبر، درسهای سیاسی از نهج البلاغه، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۳۱.
- ۳۷- محمود افتخارزاده، فلسفه تاریخ، انتشارات آزادی، قم ۱۳۶۰، ص ۸۲.
- ۳۸- نهج البلاغه، حکمت ۳۹۰، ص ۱۲۷۳.
- ۳۹- مصطفی زمانی، نهج البلاغه از دیدگاه قرآن، انتشارات پیام اسلام، قم ۱۳۵۷، ص ۴۳۳.
- ۴۰- نهج البلاغه، خطبه ۹۹، ص ۲۹۵.
- ۴۱- همان منبع، خطبه ۳۲، ص ۱۰۷.
- ۴۲- قرآن کریم، سوره حدید، آیه ۳.
- ۴۳- قرآن کریم، سوره شمس، آیه ۱۰.
- ۴۴- قرآن کریم، سوره انفال، آیه ۵۳.
- ۴۵- قرآن کریم، سوره رعد، آیه ۱۱.
- ۴۶- نهج البلاغه، نامه ۷۹، ص ۱۰۸۴.
- ۴۷- نهج البلاغه، خطبه ۲۷، ص ۹۴.
- ۴۸- مرحوم شریعتی، فلسفه تاریخ (آموزش ایدئولوژی)، ص ۳۴.
- ۴۹- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۶۵۰.
- ۵۰- حکمت و معیشت، ص ۵۲.
- ۵۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۵، ص ۵۴۲.
- ۵۲- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۹، ص ۱۱۵۶.
- ۵۳- همان منبع، خطبه ۱۵۲، ص ۴۷۰.
- ۵۴- مشنوی معنوی مولوی، رینولد نیکلسون، با مقدمه فروزانفر، انتشارات میلاد، ۱۳۷۵.
- ۵۵- دفتر اول، ابیات ۲-۴.
- ۵۶- نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰، ص ۵۱۵.
- ۵۷- نهج البلاغه، خطبه ۹۲، ص ۲۷۳.
- ۵۸- نهج البلاغه، خطبه ۸۶۰، ص ۲۱۸.
- ۵۹- همان منبع، خطبه ۵۶، ص ۱۴۶.
- ۶۰- همان منبع، خطبه ۱۳۸، ص ۴۲۶.
- ۶۱- همان منبع، خطبه ۱۰۲، ص ۳۰۵.
- ۶۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷، ص ۴۴۷.
- ۶۳- همان منبع، خطبه ۱۶۵، ص ۵۴۲.
- ۶۴- همان منبع، خطبه ۸۶، ص ۲۱۸.
- ۶۵- همان منبع، خطبه ۱۵۷، ص ۵۰۰.
- ۶۶- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۳۶۱.
- ۶۷- همان منبع، ص ۳۶۲-۳.
- ۶۸- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵، ص ۵۷۰.
- ۶۹- همان منبع، خطبه ۵۹، ص ۱۵۰.
- ۷۰- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸، ص ۴۲۵.
- ۷۱- همان منبع، خطبه ۹۹، ص ۲۹۵.
- ۷۲- دکتر شریعتی، فلسفه تاریخ، ص ۶۷.
- ۷۳- محمود افتخارزاده، فلسفه تاریخ، ص ۸۰.
- ۷۴- دکتر سروش، فلسفه تاریخ، ص ۴۷.
- ۷۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸، ص ۳۹۸.
- ۷۶- نهج البلاغه، خطبه ۹۹، ص ۲۹۵.
- ۷۷- پل ادواردز، فلسفه تاریخ، بهزاد سالکی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۳۱۶.
- ۷۸- نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴، ص ۸۰۷.
- ۷۹- همان منبع، خطبه ۲۲۱، ص ۷۲۴.
- ۸۰- همان منبع، خطبه ۸۲، ص ۱۹۸.
- ۸۱- همان منبع، خطبه ۴۱، ص ۱۲۷.
- ۸۲- همان منبع، خطبه ۸۷، ص ۲۱۹.
- ۸۳- همان منبع، خطبه ۲۳۴، ص ۷۹۹.
- ۸۴- همان منبع، خطبه ۲۳۴، ص ۷۸۵.
- ۸۵- همان منبع، خطبه ۲۳۴، ص ۸۰۳.
- ۸۶- همان منبع، خطبه ۲۵، ص ۸۹.
- ۸۷- همان منبع، خطبه ۲۳۴، ص ۷۸۶.
- ۸۸- همان منبع، نامه ۷۹، ص ۱۰۸۴.
- ۸۹- محمدفاضل لنگرانی، آئین کشورداری از دیدگاه علی(ع)، به اهتمام حسین کریمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۶، ص ۱۶۸.
- ۹۰- نهج البلاغه، خطبه ۷۹، ص ۱۷۹.
- ۹۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۹۵.
- ۹۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۷، ص ۹۴.
- ۹۳- همان منبع، خطبه ۱۲۶، ص ۳۹۰.
- ۹۴- احمدعلی قانع عزآبادی، علل انحطاط تمدنها از دیدگاه قرآن، نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۳۳۳.
- ۹۵- نهج البلاغه، حکمت ۳، ص ۱۰۸۹.

